

Adab. Kabul
Vol.14, No.5-6, Qaws-Hut 13
(November 1966-February 1967)



Ketabton.com

حب امتياز : پوهنځی ادبیات

از نگاه شکل: قصه غزل ۱ - اشکال ادبی ؟

از نگاه مفهوم: غنای، زیبایی، ... انواع ادبی ؟

یا تأملات ادبی ؟

چرا برای مطالعات ادبی نمونه که در از خونگی گیریم ؟

زیرا :

(۱) در اروپا، مستبها خوب روشن

(۲) ما چنین مطالعات قبلی نداریم

(۳) اگر چه همین ششیم اما نداریم

هیأت تحریر

پوهاند میر حسین شاه

پوهنوال علی محمد زهما

پوهنوال داکتر علمی

هېکول: تمثیلی، باستانی، روانیست ؟

اشکال بر مکتب ماتریالیستی ؟

سوال ششم: طبقه عامه با توده ارتباط ندارند ؟

چگونه ارتباط برقرار می‌کنند ؟

تقویت شده و نقش اصلی

در شکار نباید شرط بپذیرد ؟

کلاس گرامر : یعنی تقویت از ادبیات یونان و روم
س: ما همین مکتب ادبی نداریم
تقویت از آثار فردوسی تا این وقت نداریم

اشتراک

محصلان و متعلمان : ۱۲ - افغانی

مشترکان مرکز : ۱۵ - افغانی

مشترکان ولایات : ۱۸ - افغانی

آدرس

مجله ادب، پوهنخی ادبیات

پوهنتون کابل، علی آباد

کابل، افغانستان

قیمت این شماره (۶) افغانی .

مجله ادب در هر شماره فصلی را بیحث در باره کتابهای تازه
و معرفی آثار جدید علمی و ادبی اختصاص میدهد .

از عموم نویسندگان و مترجمان خواهشمند است که يك نسخه از کتاب
خود را بادره مجله ادب بفرستند تا درین فصل مورد بحث قرار گیرد .

مدیریت نشرات پوهنخی ادبیات

فهرست مندرجات

مضمون	نویسنده	صفحه
ضایعه ادبی	محمد حسین راضی	۱
پرورشگاه فرهنگ باستانی	پوهاند عبدالحی حبیبی	۴
ادبیات و زندگی اجتماعی	قیام الدین راعی	۱۰
بحثی در منطق	پوهاند مجددی	۳۷
بخش اشعار		
جنبش مژگان	محمد عثمان صدقی	۵۷
طوفان اشک	شایق هر وی	۵۸
سرزمین عیش	عبدالشکور رشاد	۵۹
تیر مژگان	شایق جمال	۶۰
پیمان شکسته	دکتور سهیل	۶۱
نقش پا	محمد ابراهیم صفا	۶۲
موج سرکش	نور الله صحرایی	۶۲
نغمه های تر	ضیاء قاری زاده	۶۳
دود آه	عشقری	۶۴
تدریس پښتو در مؤسسات علمی	ل. کسیلوا	۶۵
مبادی ادبیات معاصر امریکا	غضنفر	۷۶
گزارشهای پوهنځی ادبیات	راضی	۸۵

ادب

مجله دو ماهه

شماره ۶-۵

خرداد ۱۳۴۵

سال چهاردهم

ضایعه ادبی

عمر ناپایدار دولتیست مستعجل که «یک جلوه نماید دگرش باز نبینی». روزگار گذران که گاه اینچنین است و گاه آنچنان هر آن چون شاهین و باز فسو نسکار که مرغکان بیگناه رامی چابد، آدمیزاده را در کمین است تا «مژه برهم زند و هستی وی بر باید».

این اختر شبگرد عیار که «تاج کاؤس ربو دو کمر کیخسرو» اعتماد را نشاید و چنانکه دانی با کس نسازد و بر کس نپاید.

خرم آنکس که از هر آن زندگی حظی وافر جوید و طریق دانش و ادب پوید :
 ذهن کنجکاو آدمی هر قدر سمند تند فکر را در صحرای بی انتها و مرموز هستی بتازاند
 سرانجام هیچش معلوم نخواهد شد که خود کیست و هستی چیست ؟ و آنگهی سراب
 را حقیقت پنداشته راه افسانه پیماید و چه بسا که از بارگران زندگی که بزور بردوشش
 افتاده است احساس خستگی نماید و پیوسته مفری خواهد تا مگر
 در آن جانفسی براحت کشد.

مرگ چون صراف گوهر شناس امسال نیز، مانند سالیان پار، چشم طمعش را به دو گوهر

بحر بیکران ادب دری دوخته از گلستان پرازهار و همیشه بهار ادب دری چنان گلدسته های نفیس و آتشین را به یغما برده است که جای شان را بمشکل میشود پر کرد. این دو گلدسته که شگوفانی و طراوت شان چندی قبل دستخوش تطاول صرصر خزان زندگی قرار گرفت استاد سعید نفیسی و استاد احمد آتش میباشند که آثار ارزنده و تحقیقات عالمانه شان در قلمرو ادبیات دری خریداران و هواخواهان زیاد داشته چکیده ها و کاوشهای ذهنی شان مایه التذاذ خوانندگان نسل امروز و فردا خواهد بود.

مرگ دو استاد فرزانه آنهم از دو کشور دوست ما ایران و «ترکیه» ضیاع بزرگ ادبی است که ادب دوستان و دانش پژوهان افغانی از فقدان شان سخت متأثر و متالم میباشند. استاد سعید نفیسی مردی بود محقق و دانشمند، نویسنده ای بود تند نویس و پرکار که بیش از دو صد و پنجاه اثر بزبان دری از خود بیادگار گذاشته است که اینک مشتمل نمونه خروار گفته چند اثر بسیار معروف او را از نظر خوانندگان محترم مجله ادب گزارش میدهیم: تاریخ بیهقی، دیوان قصاید و غزلیات عطار، مقطعات ابن یمین، تاریخ گیتی کشا، احوال و اشعار رودکی، قابوسنامه، سیر العباد الی المعاد، در پیرامون احوال و اشعار حافظ، اشعار و احوال خواجو، شاهنامه، رباعیات عمر خیام، تاریخچه ادبیات ایران، نظامی گنجوی، شاهکارهای نثر معاصر فارسی، تاریخ عمومی قرون معاصر، پوشکین فرهنگنامه فارس، آثار گمشده ابو الفضل بیهقی، پیشرفتهای فرهنگی در اتحاد جماهیر شوروی، ایران در صد و هفتاد سال اخیر، فرهنگ فرانسه به فارسی. وی در آخرین رمق حیات به نوشتن کتاب تاریخی دیگری دست یازید ولی پیش از آنکه تکمیلش کند چشم از جهان بست.

مرحوم سعید نفیسی چند سال قبل با اثر دعوت ریاست پوهنهی ادبیات پوهنتون کابل از افغانستان که مهد زبان دری است بازدید بعمل آورده در محضر استادان و محصلان پوهنهی ادبیات پوهنتون کابل کنفرانسهائی ایراد کرده بود.

سعید نفیسی به دانشمندان، ادیبان و فیلسوفان افغانی علاقه ای خاص داشت و در معرفی مفاخر علمی و ادبی افغانی به حلقه های فرهنگی ایرانی تلاشهای فراوان بخرج داده است. استاد، مثنوی معنوی مولوی جلال الدین بلخی را هنگام قیام شان در کابل، شاهکار

ادبی جهان قلمداد میکرد و با کیف و شوری عجیب این بیت را زمزمه میکرد :

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

احمد آتش استاد ادبیات و زبان دری پوهنتون استانبول که چندی قبل چشم از جهان پوشید یکی دیگر از بزرگان عالم ادب دری بشمار میرفت که مقالات تحقیقی وی بهترین [شاهد مدعای ماست .

استاد احمد آتش زبان دری را نزد دانشمند محترم افغانی بناغلی عبدالوهاب طرزی (پسر پدر نشر معاصر دری افغانستان) که در آنوقت سمت استادی ادبیات دری را در پوهنخی ادبیات استانبول بعهدہ داشت ، آموخته بود و به اثر علاقه مفراطیکه بفرا گرفتن زبان دری داشت در اندک مدت خواندن و نوشتن دری را یاد گرفت و در صرف و نحو زبان و ادب دری و عربی خود را چندان وارد ساخت که به استادی پوهنخی استانبولش برگزیدند .

مرحوم آتش بیست و اند سال در راه نشر دایرة المعارف اسلامی تلاشها و تپشها داشت و همواره در دایرة المعارف اسلامی و غیره نشرات کشور دوست ما «ترکیه» از فرهنگ و ثقافت افغانستان و سهم مردم این سرزمین تاریخی در تمدن اسلامی بحث ها بعمل میاورد چنانچه در دایرة المعارف اسلامی زیر عنوان «هرات» مطالب مفید و دلچسپی نوشته و آثار هنری و تاریخی این شهر باستانی را میستاید .

آتش بزبانهای دری، فرانسوی و ترکی آثار زیادی نوشته، سندباد نامه و ترجمان البلاغه را دیوانی (۱) را بحلیه طبع آراست :

از مقالات مهم او که مظهر نیروی تحقیق استاد میباشد مقالات مذکور را در باره «ورقه و گلشاه» و «فرخی سیستانی» میتوان نام برد که با کمال استادی نگاشته آمده است :

استاد آتش که در سال (۴۲) برای شرکت در محفل یادبود حضرت خواجه عبدالله انصار بکابل آمده بودند از آثار و اماکن تاریخی افغانستان با کمال علاقه مندی بازدید بعمل میاورد .

ادب در حالیکه از ینگونه ضیاعهای ادبی و علمی گردد ملال بخاطر دارد به حلقه های ادبی دو کشور دوست و بازماندگان این دو شخصیت ادبی و علمی صبر جمیل آرزو میکند .

محمد حسین «راضی»

پرورشگاه

فرهنگ باستانی

پوهاند عبدالحی حبیبی

هزاران سال پیش مردمی از نژاد آریایی، بسرزمینی که ملتقای دریاهاى خروشان و بزرگى بود فرود آمدند، این مردم ساکها بودند، که تا کنون اخلاف ایشان بنام «ساکزی» در آنجا بر کنارهای دریای هیرمند ساکنند :

ساکها مردمی نیرومند و دلاور بودند، که این سرزمین بنام ایشان «سگستان» و در عربی «سجستان» و بعد ها سیستان نامیده شد . وفاتحان عرب همراه سیستان را سجزی گفتند که معرب همان سکزی است :

سکزیان که تا کنون در سیستان و گرمسیر، بر کنارهای دریای هیرمند تا حوالی غربی قندهار و بست سکنی دارند، مردم بلند بالا و قوی هیکل، گندم رنگ متناسب اندامی اند، که به پنبه تو سخن گویند و جزو درانی (ابدالی، اودالی، هفتالی) شمرده میشوند :

سکزیان در ادوار تاریخی در سرزمین سگستان مدنیت های درخشان تشکیل دادند و شهرستانهای عظیم بنانهادند، حکومت های بزرگ ساختند .

هامون سیستان و گودرزه دو جهیل بزرگی است که (۱۵۰) هزار میل مربع ساحه را

در بر میگیرد، و چهار دریای (هلمند، خاشرود، فراه رود، هارود) در آن می افتد، در سرزمین غرب هامون و شمال گودزره ساحه وسیعی است که طول آن شمالاً و جنوباً بصدد میل و عرض آن شرقاً و غرباً تا پنجاه میل میرسد، و در شمال آن مجرای فراه رود و پشاوران و تخت رستم است و در جنوب هم تا برو و دبار و دشت زره ممتد است.

درین سرزمین وسیع آثار و علایم آبادانیهای باستانی بهر طرف پدیدار است و صدها تپه و بقایای کاخهای عظیم و کوشکهای منیع بنظر می آید که دست روزگار آنرا به خرابه زارهای موحش تبدیل کرده، و این پرورشگاه مدنیت قدیم، اکنون محل گژدم و مارگردیده، که به ملیونها در تحت خرابه های شهرستانهای باستانی موجود اند. نمیدانم چه دست جفاکار و ستمگری بوده که شهرستانهای رستم و آل صفار و زرنج زیبارابه این ویرانه های موحش تبدیل کرد.

شهرهایی که در آن عصر ملیونها نفوس سکنی داشتند و از بلاد بزرگ آسیا بشمار می آمد و زرنج سیستان با بغداد مقرر خلفاء همسری میکرد، اکنون در آن احدی زندگی ندارد و ساحه وسیع آنرا خرابه زارهای موحش و جنگلزارهای گز خود روی فرا گرفته است. شهرهای سکستان همواره پرورشگاه پهلوانان و مقرر شاهان و درسگاه دانشمندان و مؤسسات ادیان و مذاهب بود و در زیر هر دیواری کهنه و کوشک فرسوده آن، آثار فرهنگ باستانی نهفته است.

رستم فرزندان این سرزمین بود و یعقوب پرورده این خاک! سجستانیان در تشکیل علوم اسلامی مانند حدیث و فقه و کلام دستی داشتند. مؤسس مذهب کرامی سیستانی بود، شعرای نخستین زبان دری بدر بار یعقوب صفاری در زرنج قصیده ها میسرودند، بخش مهم شهنامه های قدیم، داستانهای سیستان است. قدیمترین کتاب نثر دری «کشف المحجوب» به خامه سیستانی نگاشته شده و عیاران این سرزمین که حزب سیاسی و اجتماعی منظمی بودند امثال یعقوب و عمرو را بدینا دادند که تا بغداد و دمشق از مردمان باج گرفتند. ولی دریغا و حیف! که این مهد تهذیب و فرهنگ به کلی از بین رفت و نفوس آن

بدست خونخواران چنان کشتار شدند که در سنه (۱۸۷۲) چون «سرگولد سمت» انگلیسی از اینجا میگذشت در تمام سیستان (۴۵) هزار نفر ساکن بودند در حالیکه بعد از (۳۰) سال در حدود (۱۹۰۰) چون «سر مکماهون» خطوط سرحدات ایران و افغان را تعیین میکرد بقول «تیت» نفوس تمام سیستان (۱۶۱) هزار بود.

شهر رستم :

رستم پهلوان نامی سیستان که قسمتی از شهنامه وقف کردار اوست یکی از فرزندان این خاک بود بقول «تیت» سمت جنوب غربی «پادزلوک» بقایای شهر موجود است که مردم آنرا «تره خون» نامند و این شهر رستم بود که در اطراف آن آثار بروج زردشتی و آتشکده ها و دیوارهای شهرستان کهن به نظر می آید و بزمانه قبل الاسلام که مردم آن دیار زردشتی بودند تعلق دارد.

خرابه زارشفت میلی :

قلعه فتح دومیل به شرق مجرای هیرمند افتاده که در اطراف آن بقایای آثار دوره اسلامی به کثرت به نظر می آید در سنه (۱۸۱۰) که «کرستی» از اینجا گذشت مردمان قلعه آنرا ترمیم میکردند.

در عصر شاه جهان آخرین شهزاده این دیار حمزه خان کیانی از لشکریان مغل شکست خورده به اینجا پناهنده شده بود.

اکنون بقایای یک قصر بادیوارهای استوار و منقش نمایان است که عظمت باستانی از آن پدیدار است. در بین خرابه زار وسیع این حدود بقایای قلعه فتح یکی از مراکز سیستان که در سنه (۱۴۲۷ ع ۸۳۱ هـ) بنا شده و مدت ها مقر کیانیان سیستانی بود، تا کنون نمایان است و ارگ بالائی آن داستان مدنیت کهن را حکایه مینماید.

و از اینجا است که سلسله عظیم خرابهای پیاپی از جنوب بشمال آغاز میگردد و تا شصت میل شمالاً دوام میکند.

سروتاو :

جنوب آن قلعه فتح و شمال آن چخان سور است که این خرابه‌ها بطول شصت میل ساحه (۵۰۰) میل مربع را فرا گرفته و انسان را بحیرت می اندازد که اینقدر شهرستان وسیع با هم رانات شگفت آور چگونگی از بین رفت و تمام آن به ویرانه موحشی تبدیل گشت. «تیت» میگوید که مردم بعد از گذشتن موسم باران در خرابه‌های این شهرستان باستانی مسکوکات پارتهی و ساسانی و خلفای اسلامی را به کثرت می یابند خرابه‌های نادعلی و چخان سور نیز از بقایای کاخ‌های بزرگ آل صفار است که اکنون بشکل تپه های بلند بنظر می آید. ارگ چخان سور تا کنون معروف و مشهود است که از برج بلند آن تمام مجرای هیلمند و چخان سور دیده میشود. مردم سیستان، نادعلی را شهرستان کیخسرو گویند و خود را اخلاف او شمرند.

قلعه کنگ یکی از این آثار تاریخی است که بقول «تیت» سیصد گز طول و عرض دارد و کنگ لغت قدیم این سرزمین است بمعنی استوار و محکم که از السنه باستانی درینجا زنده مانده و بسا از آثار ابنیه قدیم در آن موجود است. از مناظر داخلی بقایای قصور سروتا پیداست که این ابنیه در غایت عظمت بنا یافته و تا کنون هم تجمل قدیم را نمایندگی میکنند. رواق درب یکی از کوشکها و ابنیه بالای آن خیلی پر شکوه است. و تصویر آن داستان شوکت کوشک نشینان را بزبان حال میگوید. کهک و چل برج و امران تاجلال آباد و زاهدان پراز اینچنین ابنیه تاریخی است.

زاهدان (زرنج):

«تیت» موقعیت زرنج قدیم را در زاهدان تعیین کرده که این مسأله از روی تاریخ قابل غور و تدقیق است. «زاهدان» به غرب مجرای «هیرمند» مقابل «کهک» واقع است. یکی از بقایای ابنیه اینجا خرابه کوشک دختر ملک قطب الدین است که مردم این دیار داستانی حزن آور از و نقل کنند و گویند: چون «تیمور لنگ» بار آخرین برین

سرزمین تاخت تمام آبادانی آنرا به خرابه زار تبدیل کرد و بندهای هیلمند را هم از بین برد که بعد از آن بسبب نبودن آب، تمام «سیستان» دشت بایر گردید.

چون تیمور بر سیستان هجوم آورد و شهر را محاصره کرد مردم به غایت مردانگی از بوم و زاد خود دفاع میکردند و نمیخواستند شهر را به قوای متهاجم بسپارند. دختر ملک نامه ای به تیمور نوشت و آنرا بوسیله کمان و زه باتیر به لشکر گاهوی انداخت و راه حمله و دخول شهر را نشان داد که مجرائی از بالای حصار به کنار آب «هیلمند» زیر زمین موجود است چون قوای «تیمور» ازین سر آگاهی یافتند از راه این تونل به شهر در آمدند و به فتح شهر موفق شدند. گویند دختر ملک میخواست با تیمور مزاجت نماید ولی فاتح مذکور او را جزای سنگین مرگ داد و گفت: «کسیکه بادیار و کشور و قوم خویش بیوفائی نماید با ما چه خواهد کرد».

این داستان اگرچه افسانه بنظر می آید ولی عبرت آموز است زیرا کسی که از خویشان ببرد و بکشور خود نه پیو ندد در نظر دیگران نیز واقعی نخواهد داشت.

در حدود «زاهدان» یکی از منارهای منقش که خطوط کوفی هم داشت به ارتفاع (۷۵) فتناسنه (۱۹۰۰ ع) هم موجود بود این منار بزرگ «بقول» تیت در سنه (۱۱۵۶ ع - ۸۵۵۱) تعمیر گردیده و بنا بران از آثار دوره ملوک سیستان است که بقول منهاج سراج معاصران غزنویان و غوریان بودند.

کارگوی:

در حدود «نادعلی» و ده «دوست محمد» بقایای کار کویه تاریخی واقع است که یکی از تپه های آثار باقیه يك كوشك تا (۳۰) فتناسنه بلند دارد و از مناظر بالای آن نمایان است که وقتی بنای عظیمی بود از اینجامیان «کنگی» هم بنظر میاید و این همان «کر کویه» است که در کتب تاریخی مذکور است ولی اکنون اطراف آنرا جنگل زار غلو گزستان فرا گرفته و به آسانی نمیتوان در بین آن رفت و این کر کوی معبد قدیم مردم «سیستان» است که

در تاریخ سیستان سرود قدیم دری برای آن نقل شده و یکی از مراکز دیانت زردشتی قدیم بود .

نقوش :

در حدود (۱۹۰۰) در سیستان ایران در شهرستان (۱۵۶۲۲) خانوار و در «کنگی» (۵۵۴۹) خانوار و (۹۱) هزار نفر ساکن بودند اما در چخانسور افغانی (۷۰) هزار نفر در (۱۶۲۷۲) خانواده بودند که بحساب «مسترتیت» در هر میل مربع سیستان افغانی (۱۶) خانواده و در هر میل مربع سیستان ایرانی (۲۶) خانواده سکونت میکردند .
«اقتباس از کتاب سرحدات بلوچستان تألیف «مسترتیت» عضو اداره پیمایش حکومت هند طبع لندن ۱۹۰۹ ع .»

بیا و جوش تمنای دیدنم بـ نـ گـ ر

چو اشک از سرمژگان چکیدنم بـ نـ گـ ر

ز من بجرم تپیدن کناره میگردی

بیا بـ خـ ا لـ کـ مـ ن و آرمیدنم بـ نـ گـ ر

۱- منشأ ادبیات و هنر

تقنی بودن ادبیات
ادبیات دارای جنبه انبوه و گسترده است
زندگانی اجتماعی همیشه خلاق ادبی است

۲- رابطه تکامل ادبیات با تکامل جامعه
دو نوع جهان بینی: آیدئالیستی و ماتریالیستی
تقدم رأسی تکامل ادبیات
اثر تقسیم کار (مجموعه وود) در تکامل ادبیات

۳- تأثیر ادبیات در زندگی اجتماعی

۱- مقدمه بر مطالعات ادبی	۴- ادبیات و اجتماع
۲- ادبیات چیست؟	۵- ادبیات و مطالعات ادبی
۳- ادبیات و عالم واقع	۶- تئوری ادبیات، نقد ادبی، تاریخ ادبیات

بحثی از تئوری ادبیات

ادبیات و زندگی اجتماعی

مترجم قیام الدین راعی

طوری که میدانیم، ادبیات یکی از پدیده های فکری اجتماعیست، وجود جامعه خود تعیین کننده این واقعیت است؛ تغییر و تکامل ادبیات را، از آغاز تا انجام، باید در خلال تضادهای زندگی اجتماعی و تکامل آن شرح کرد؛ ادبیات یک دوره ثابت و یک طبقه ثابت، همیشه انعکاس دهنده وضع اقتصادی و سیاسی یک جامعه ثابت است، و هم در تحت شرایط سیاسی و اساسهای اقتصادی، مجموعه شکل رابطه های میان افراد، در جامعه طبقاتی وضع اصلی خود هر طبقه و رابطه متقابل میان آنان، خود زندگی اجتماعی یک دوره معین را ارائه میکند. بنابراین، موضوع رابطه ادبیات با زندگی اجتماعی، یکی از مسایل اصلی و عمده در خلال اساسهای ایجاد و تکامل ادبیات بشمار میرود. بمنظور آگاهی درست این موضوع، باید نخست از همه رابطه ادبیات را با سیاست، و اساسهای تکامل ادبیات را به نفس خودش، و هم یک سلسله موضوعهای مربوط به ایجاد ادبی را درک کرد.

شیر - اسپینوزا
سپینوزا - فروید

۱۱- ۵ دیماه ۱۳۵۷

۶ ارسطو

ادبیات و زندگی اجتماعی

سال چهاردهم

۱- ادبیات از زندگی اجتماعی سرچشمه بگیرد

منشأ ادبیات و هنر :

ادبیات و هنر از کجا بوجود آمده است؟ اگر به نهج علمی باین سؤال جواب داده شود، باید نخست از همه مسأله منشأ ادبیات و هنر را تحقیق کرد. اینکه ادبیات و هنر بعد از ظهور جامعه انسانی بوجود آمد، جای هیچگونه شک و تردیدی نیست. مگر انسانها تحت چگونه شرایط و عواملی توانستند که نخستین آهنگ، نخستین پارچه رسامی و نخستین نمونه تراش شده و یا کنده شده را ایجاد کنند؟

در جریان تاریخ نقادان ادبی و هنری، درباره منشأ ادبیات و هنر، باری شرح و بسط گونا گونی ارائه کرده اند که ازین میان دو نوع بینش مؤثرتر از دیگران بوده است :

۱- عقیده بر تفننی بودن ادبیات : این عقیده را کانت بنیاد نهاد، بعداً

توسط شیلر و اسپینوزا بیشتر تبارز کرد و آنان چیزهایی به آن افزودند. شیلر عقیده داشت که آزادی خاصه ادبیات و هنر است، عبارت دیگر نوع فعالیتی است که عاری از هر گونه غرض بهره برداری باشد. شیلر این نظریه را بیشتر تبارز داد و بینش تفننی بودن ادبیات را رونق بخشید، او عقیده داشت که انسانها در جهان واقعی زندگی بسر میبرند و در خلال آن از انگیزه های مادی و روحی متأثر میباشند، مگر اکثر نمیتوانند آزادی واقعی داشته باشند. بنابراین انسانها همیشه خواسته اند با استفاده از بهترین نیروی - مازاد، بهشت و جهان آزادی را خلق کنند، و این همان تفنن و تفریح است. غریزه این نوع تفنن انسانها، همانا محرك خلاقیت هنری بشمار میرود. فیلسوف انگلیسی سپینوزا این تیوری را یک قدم دیگر تأیید کرده است. او میگوید که انسان نوعی از حیوانات عالی است که از حیوانات عادی دیگر فرق دارد. حیوانات عادی همیشه نیروی خود را تنها بمنظور وقایه و دوام زندگی بکار میبرند، بشر گذشته از نیروئی که در وقایه و دوام زندگی بکار میبرد، دارای نیروی مازاد دیگری نیز است. هنر و تفنن ثمر همین نیروی مازاد انسانست.

مقابل : یعنی بین حرکت نو و حرکت
قبلی ترازو نشانیست

و هم لسانی که احساسات متقابل آنان را ارائه میکرد ، سازمان های گوناگون عواطف انسانی ، معرفت انسان مقابل جهان عینی و نیروی تحمل آن نیز به آهستگی روبه تکامل رفت. این همه به ایجاد ادبیات و هنر شرایط مادی بودن را سازمان داد. در تحت همین شرایط بود که مردم امکان آنرا یافتند تا به ایجاد ادبیات و هنر دست بیازند .

دانشمندی میگوید: «تنها و تنها به نسبت کار، و به علت تناسب متقابل در حرکات نوظهور، و هم بدنی که اینهمه را دست رهبری می سپرد، در خلال يك دوره متمادی اسکلیت انسانی بصورت تکامل یافته، به ارث ماند؛ و هم به علت اینکه این مهارت های به ارث رسیده ، در خلال حرکات غامض نوظهور بصورت پیگیر با اصلاحاتی بکار برده میشد، تحت اینگونه عوامل ، دست انسانی به چنین درجه عالی خلاقیت هنری نایل شد؛ روی این اساس بود که دست انسانی توانست آثار سحرآمیز تولید کند و مانند «رافایل» هنر نقاشی، چون «دوونچی» هنر مجسمه سازی و مانند «بتهوون» موزیکی را خلق نماید.»

به نسبت طول زمان ، ما بمشکل میتوانیم وضع واقعی ایجاد هنر را بطور دقیق در مراحل نخستین درك کنیم، مگر موازی با تکامل آن تروپولوجی و باستانشناسی ، باز هم میتوانیم مواد هنری که از زیر زمین بدست می آید ، و هم فعالیت های هنری طوایف ابتدایی که هنوز هم درین جهان زندگی دارند، میان آن و محصولات هنری باستانی ارتباطی قایم کنیم.

به اساس مواد باستانشناسی و آن تروپولوجی، در دوره نسبتاً رسیده قوانین کمون اولی یعنی مرحله آخرین دوره آلات سنگی قدیمی، نخستین فعالیت های هنری دست هستی گرفت.

درین وقت انسانهای اولی ساختن انواع آلات ساده کار را آموخته بودند، باز بانی که احساسات و مفکوره های متقابل آنان را ارائه میکرد، زندگی همگانی بسرمیبردند و بصورت دسته جمعی دست بکار میشدند. درین مراحل آنان هنر اجتماع اولی را بوجود

آوردند، چنانکه سرودها، موسیقی ورقص بشر ابتدایی شکل پذیرفت و بالای ابزار کار، پارچه سنگ‌ها و مغاره‌های سنگی انواع رسم‌ها کنده شد. چنانکه دانشمندانی باسای اینگونه مواد، بطور محسوس این واقعیت را که کار منشأ هنر است، بیان کردند. آنان ارائه داشتند که هنر جامعه ابتدایی موافق به ضرورت کار بوده و با تولید در مراحل عملیه کار بستگی دارد، هنر آندوره بازندگی کار و مبارزه تولیدی آنان ارتباط نزدیکی داشته است.

✓ بشر ابتدایی در جریان کار، بمنظور انسجام حرکات، تقلیل فسرده‌گی و تبادل احساسات و مفکوره‌های متقابل، اکثر «طبق وزن معین و بعلاوه حین حرکات تولید، آهنگ خواندن و صدایی که از اشیای آویخته شده به بدن بوجود می‌آمد، هم موزون و مقفی بود» این ابتدایی ترین منبع وزن در موسیقی بشمار میرود. زمانی که بشر ابتدایی این نوع آرزوهای زمان کار را با آهنگ موسیقی وزبانی که تاحدی ارزش زیاد داشت، باهم آمیخت؛ همانست که ابتدایی ترین سرودها بوجود آمد. در میان عده از ملیت‌های ابتدایی، «هر نوع کار از خود آهنگی داشت، و وزن این نوع آهنگ‌ها کاملاً بصورت دقیق با وزن خاصی که حرکات این نوع کارهای تولیدی داشته، موافق بوده است؛ (۱) بطور مثال، در محل سیاه پوستان افریقایی، «پار و زنان کشتی، هم آهنگ با حرکت پارو آواز میخوانند، جوالی‌ها از یک طرف راه میروند و از طرف دیگر میخوانند، زنان از یک طرف شالی بر میدارند و از طرف دیگر میخوانند.» (۲) زنان طایفه ملیت پستو (۳) بدو دست خود ظرف طلاکاری شده‌ای را که با حرکتی به صدای آید، میگیرند و اکثر همه یکجا جمع میشوند و گندم می‌کوبند، هم آهنگ با حرکت دست، بطور منظم به آواز خوانی میپردازند، آهنگ اینگونه خواندن‌ها با

۱- (نامه بی‌آدرس)، ص ۳۹.

۲- (نامه بی‌آدرس)، ص ۳۷.

۳- نویسنده تنها نام این ملیت را ذکر کرده و نگفته است که مربوط کدام قاره است. (مترجم)

۱- این ادبیات ، ابداع شفاهی دسته جمعی است که در میان توده ها بوجود آمده و هم در میان آنان انتشار یافته است ؛ بخش مهم موضوع آن همان سرودها و ترسیم زندگی کارگری انسانهای ابتدائی میباشد .

۲- سرودهای دوره اولی بحیث ابتدایی ترین شکل ادبیات ، اکثر با موسیقی و رقص آمیخته بود ، که پدیده ، سه موجود در یک وجود ، را تشکیل میداد .

حکایات جامعه ابتدایی هر چند مملو از شگفتی انگیزی هاست ، مگر با آنها ریشه آنها از آب و خاک زندگانی باستانی ساز و برگ گرفته است . بشر ابتدایی در جریان کار و تولید ، برابر باد ، باران ، صاعقه و تغییرات ابر و تشکیل قوس قزح تعجب میکرد ، آنان آرزو داشتند بدانند که ستارگان چگونه همیشه آویزان است و یاپرندگان و حیوانات و سبزه ها و درختان منظم نشو و نما میکنند . مگر به علت اینکه در آن روزگار سوئی نیروی تولیدی و دانش نهایت پایان بود ، آنان نیز چاره نداشتند ، اینهمه پدیده های طبیعی متغیر را به درستی شرح کنند . از نگاه آنان « همه » مظهر نیروی ابدیت بود ، بنابراین بشر ابتدایی حکایات بی شماری ایجاد کردند ، و قهرمانانی که با قدرت عالی و جرأت تغییر ناپذیر میتوانستند به بشر سعادت و پیروزی بیاورند ، خلق نمودند . قهرمانان روحی و موجودات مقدس ، مانند بشری که در زندگی واقعی وجود داشتند ، کار و زندگی میکردند ، بعلاوه آنان « صاحب هر گونه هنرهای دستی بودند و آموزگار و همکار مردم بشمار می آمدند . »

حقایق بالانشان میدهد که نخستین پدیده های ادبیات و هنر ، همه از مبارزه های توایدی و زندگانی کار بشر ابتدایی منشأ میگیرد . همه این پدیده ها یا اینکه مستقیماً در جریان تولید و کار بوجود آمده و وسیله ای بمنظور تشویق و توحید کار انسانهای اولی قرار گرفته ، یا اینکه ارائه دوباره دورنمای زندگی و کار و تقلید بوده و عامل سرور و آموزش طوایف خود واقع شده ، و یا اینکه بابکار بردن اشکال تخیلی ، پیروزی بر طبیعت و بدست آوردن آرزوها و آیدیا لهای بشر ابتدایی را ارائه کرده است .

دانشمندان درباره علت ایجاد پدیده های فکری چنین بیان میکنند: «ایجاد فکر، جهان بینی، شعور در مراحل نخستین با فعالیت های مادی انسانها ارتباط مستقیم داشته است، و آمیخته با معاشرت مادی و زبان زندگانی واقعی آنان بوده است. جهان بینی مفکوره و معاشرت روحی انسانها، باز هم محصول مستقیم رابطه های مادی آنان است.» ادبیات و هنر بحیث یکی از پدیده های فکری جامعه، در مراحل نخستین خود، با فعالیت های تولیدی مادی بشر مرتبط بوده و متأثر از شرایط زندگی مادی جامعه بوده است. طوریکه دانشمندی میگوید: «کار پیشتر از هنر بوده و بر هنر تقدم دارد، و همیشه انسانها در مراحل نخستین، پدیده ها و اشیاء را از نظر منفعت مشاهده و ارزیابی میکردند، تنها در مراحل بعدی است که آزمودن با محك زیبایی نضج میگیرد.» بنابراین منشأ ادبیات و هنر هرگز بقول عده از دانشمندانی که میگویند، تنها محض به اثر تحریک غرایز روحی و فزیک بشر میباشد، نیست؛ قلمرو ادبیات و هنر نیز هرگز با اصطلاح «ما فوق منفعت» عاری از هر گونه مرامهای اجتماعی یعنی «قلمرو آزاد» نمیباشد.

زندگی اجتماعی بگانه منبع خلاقیت ادبیست

از آنجا که منشأ ادبیات و هنر کار است، و ادبیات جامعه ابتدایی از مبارزات تولیدی و زندگی بشر ابتدایی منشأ میگیرد، بنابراین ادبیات بازندگانی اجتماعی آنان رابطه مستقیم و آشکارا دارد.

بعد از تشکیل جوامع طبقاتی، بدنبال تکامل زندگی اجتماعی و ظهور تقسیم طبقات، رابطه ادبیات بازندگانی، بخصوص با فعالیت های تولیدی انسانها، وضع پیچیده و غامضی (انت ت یافت) بوجود آمد. درین وقت، چون عملیه های مادی و فکری انقسام پذیرفت، بنابراین در جامعه گروهی ظهور کردند که از کار تولیدی بدور رفتند و بطور خاص به ایجاد ادبیات و هنر اشتغال ورزیدند. بنابراین تکامل ادبیات چنین پدیده ای شکل پذیرفت: عده ای از ادبا با جدا شدن از زندگی اجتماعی در میان خانه ها پنهان شدند

متفاوت این واقعیت را درك کرده و مجاهدت نموده اند که از خلال زندگانی دوره خود منابع ابداعی را به آثار خود حل کنند و آثاری که ارائه دهنده چهره های واقعی عصرشان باشد، بنگارند. مگر در جوامع طبقاتی این نوع مجاهده نویسنده گان اکثر با محدودیت های زیادی دچار میشود. اکثر نویسندگان بعلت منحصر بودن شرایط زندگی تنها توانسته اند زندگی داخل طبقه و قشر خود را بنویسند، مگر در باره زندگانی عامه مردم به مشکل توانسته اند عمیقانه درك کنند و انعکاس دهند.

نویسنده بر از نده عصر امپراطوری تزار «شیخوف» در خلال نامه بیکی از دوستان خود چنین نگاشته بود: «اگر من دا کترم، پس به بیمار و شفاخانه ضرورت دارم؛ اگر نویسنده ام ضرورت دارم که در میان مردم زندگی بسر برم، نه اینکه در «دمیته لو اپو که» (۱) کوچك با گربه و موش خرمایی یکجا امرار حیات کنم. من بکمترین زندگانی اجتماعی و سیاسی ضرورت دارم، هر چند اندك باشد، باز هم نیکوست؛ زندگی در میان چار دیوار، جایی که در آن نمیتوان طبیعت، افسان، وطن، و صحت را سراغ کرد، چگونه میتوان آنرا زندگی خواند؟» این نظر «شیخوف» بحیث يك نویسنده ریالیست، در باره زندگی خودش بشمار میرود و این خود محدودیت او را در کار تخلیق توضیح میکند.

از خلال اینهمه سخنان، واقعیتی که در امر ایجاد پدیده های ادبی نمیتوان آنرا نادیده گرفت و دست رده آن زد، اینست که جامعه و زندگی اجتماعی یگانه منبعیست که نویسنده میتواند موادی برای کار خود تهیه کند و با تبدیل آن به شکل عالیت، مجتمع تر، نمونه و آیدیالی تری به جامعه بسپارد، تا ممد تکامل و جوه گوناگون زندگی مردم واقع شود.

۲- رابطه تکامل ادبیات با تکامل جامعه

تأسیس دو نوع جهان بینی ادبی و هنری :

تغییر و تکامل موضوع ادبیات هر دوره، ایجاد و تطور انواع و اشکال گوناگون ادبیات و هم ارتقا و انحطاط، مکتب ها و تمایلات ادبی در سیر تاریخ، آیاتك پدیده اتفاقی

کومیدی اشک ریزان باز بزودی جای خود را به تراژیدی کلاسیسیزم تخلیه کرد، این بعثت آن بود که سرمایرداری فرانسه به اسرع وقت، بعثت نارضایتی، از مرحله انکشاف به انقلابی شدن گرائید. درین وقت مسأله در این نبود که معایب اخلاق اشراف نابود شود، بلکه هدف اصلی درهم کوبیدن وجود اشراف قرار گرفت. «این، البته مبارزه بیرحمانه و قهرمانیت از خود گذری را ایجاب میکرد، مگر تحت چنین شرایط، چهره های متبازر سرمایرداری آنوقت بازم چاره^۱ نداشتند که نمونه و مثال قشون شجیع ورزمنده و شکست ناپذیر قرار گیرند، بنابراین بار دیگر علاقه عموم به چهره های قهرمانان باستانی تبارز کرد و تراژیدی کلاسیسیزم از سر باز رونق گرفت. اینگونه تراژیدی دیگر ارائه دهنده آمال طبقه اشراف نبوده، بلکه مبلغ آیدیال های آن آزادی، مساوات برادری، و غیره شعارهای سرمایرداری شده بود. (۱)

تکامل زندگی اجتماعی نه تنها به ادبیات، مواد تازه تهیه کرد، بلکه همزمان با آن ایجاد اشکال نو ادبی را نیز تسریع ساخت. تطور هر نوع سبک و شکل ادبی در جریان تاریخ اتفاقی نبوده بلکه با تغییر و تکامل زندگی اجتماعی و موضوعات ادبی به تغییر و تکامل ناگسستنی اندر شده است. اگر بصورت عمومی بیان شود، همه سبک ها و اشکال ادبی، مراحل از آسانی به پیچیدگی، از سادگی به تنوع، از قباحث به زیبایی را تحقق بخشیده است

تقسیم کار به جسمی و ذهنی و تأثیر آن به تکامل ادبیات

ارتباط نزدیک تکامل ادبیات با تکامل جامعه، بطور واقعی در قسمت تقسیم کار جسمی و ذهنی و تأثیر آن بر تکامل ادبیات نیز ارائه شده است.

بعد از تشکّل جامعه طبقاتی، تقسیم ^{به} کار جسمی و ذهنی، به تکامل ادبیات و هنر دو نتیجه برآزنده را ایجاد کرد:

نخست باب وجود آمدن این نوع تقسیم کار، ادبیات و هنر توانست با سرعت تمام

۱- تحلیل ادبیات اوپرای و رسامی قرن هژده فرانسه از نگاه سوسهولوژی ۱۹۵۶

طوفان اشك

هر چند موسفیدیم ، پیران سال و ما هیم
دردا من محبت ، طفـلان بیگنا هیم
کیهانگدا از سوزی بنهفته در گل ماست
در شهر خود فروشان ، هر چند خاک راهیم
کو ذره بین نگاهی ، تا قلب ما شکافد
خورشید معرفت را روشنترین گوا هیم
از بیدلان مهجور ، در شام غم حذر کن
طغیان درد و داغیم ، طوفان اشک و آهیم
از احوالی پیر هیز ، منظور جزیکی نیست
سرگشته دو بینی ، از لغزش نگاهیم
در نیستی جها نی پا مال همت ماست
گراز بساط هستی ، بر چیده دستگا هیم
آینه تو « شایق » رنگ هوس نگیرد
جز جلوه جمالش کام دگر نخواهیم
« شایق هروی »

